

درد او حسد تا که ز باغ جمان برفت
چو نوا و ندیده دیده آیام قمر نیا
روشن دروغ قیقت شناسی چو بر
این نکته گوشدار کوه کون بهاست
نظم بدیع اوست در حسد حال است

رفتمی و در دوام فرام یار کارمانند
بلبل کشید مرغ گلستان و عاقبت
کل را صبار بود و از زو بهیج خارمانند
دور باشد از سر شک کنایم در چو سوز
ای یار هر یار بگرم دستگیری
در حیرت کز از دل ریشم اشقمانند
آن کس که بر آرزوی جان ز دست شد
خادای هر خلیفه راه و لای کلابی
هر فکر بایم از نغم شکلیار او
سازم حیران در جمان یاد کار او

یا در بر روح پاک ایمنی گریز
یار بر بنفش لایک ادر که کرده
یار بر بنفش صورت دل پاک و شکست
کان مغلی سیرت فریق که کرده
ساری ز طلوت آمده پیش تو خلیع
وز آسمان چو دو سیلاب گرم بریز
کستای ز غفلت الکره این زمان
چون نام شد عشقش از فضل سرمدی

سازم مقام زیر لوری محسود
زده داغ و دو دم و دو دم دل آرد
چو من کاست کوی شیخ فرقت تو
هه نو که باشد بدین کوه لایع
خط

خط خضر جید کرم منک تبت
جفت نغم شهید فحبت
بلبلها ملیحی بگفتن قصیحی

دلانشین درین ویران چون جعه
بده کیتی درختی سر بر شاخ
زیر شاخ سویی آن اصله جوی
بنامشده شیوه مرغمان ز بریک

جای عیند خوشن نغمت بیخ آرز
از نغان تا کمان مطابقت تار بند
آزاده کی کز بهی که نیرنگ بنظر عقل

هر چه کز از نغم لافه از فضل و جود
شایسته کز بر کز باشد از نغم سینه دلو
بیله و خرقه هر خطه
بر روزی بود عشقک نایف کفاف

هر برق و خشان که بر بید ز بوشش
بر کوه بر اشکم چو نغمه پرتو آن برقی
برای نغمه دینی کف خاک بر سر او
بیکر روز و زده نقش ز دست لوی

باقتضای جای رضاده که چه حکم او ترا
از برای کس دروغ القه صراحت طشت لا
هم که اول هر شوره کیمت نماند

تنت سیم لعل لببت تنک شکر
بهشت غنله نصیب محقق
بطلعت صبحی بکیسو صعب

سوی مرغان قدسی آشیان پر
ولی جلد سویی یک اصل را بس
چرا آتش باقی از شانه بگذر
نشستن هم زمان بر شاخ و دیکر

هم چون نغان بر آرز آرز مانیان
نزل بقامت مایه آسمانیان
ملک جمان بدیدن روح جمانیان

عقل کله دیده دلم بود نام دهنت
چون نیارد سینه بالند شالایه نغمت
نفسا کشیدن ز خلق کند
بهری بود کهنه و لقی بسند

صد غنله آزان در دل افکار من افتد
لعلش شود از چشم کهر باومن افتد
من ز غنفت هر سفل باد بر کرم
عاندت ابد الد بر عمار پس کردن

از نگر سویی بد از بد سویی بد تو کند
دست هر کسی را بسج طشت آرزی شد
بر حذر باش از نغم و در جرم او